

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که راجع به بحث مشتق بشویم یکی دو تا نکته مانده بود راجع به این بحث سابق یکی راجع به صحیح و اعم این نکته را می خواستیم بگوییم یادمان رفت حالا تدارک، در مجموعه ای ادله ای که ما به اصطلاح در فقه نگاه می کنیم یک عده از ادله خوب ناظر به احکام کلی هستند و شبیه حالا به قول آقایان خطابات قانونی مثل اقيموا الصلاة ان الصلاة تنهى عن الفحشاء و المنکر، یک عده از ادله هم بیشتر روایات موردی و جزئی هستند مثلاً با امام رد می شدیم یکی نماز می خواند حضرت فرمودند نماز باطل است.

ما تقریباً دو نحو از ادله داریم در آن ادله ای که بیشتر جنبه ای کلی دارد الفاظ عبادات یا الفاظی که شارع استعمال کرده بیشتر در همان صحیح است یعنی بیشترش مثلاً ان الصلاة صلاة، اما این هم هست گاهی اوقات در همان عناوین کلی صحیح نباشد مثل آیهی مبارکه و ما کان صلاتهم عند البیت یعنی صلاة مشرکین، خوب صلاة مفسدین فقط فاسد نبود دیگر افسد انواع صلاة بود. لکن صدق صلاة برش شده است.

عرض کردیم در بحث صحیح و اعم بحث در مأمور به نیست بحث در تسمیه و مسمی است لکن عملاً در روایاتی که آیات و ادله ای که ناظر به احکام است مواد قانونی بیشتر روی صحیح به کار برده شده است. و آنهایی که در موضوعات خارجی هستند خوب عده ایشان روی فاسد هم مثلاً نمازی که می خوانده فاسد بوده حضرت فرمودند این هم داریم و در هر دوی آنها گاهی به کار برده شده در یک معنای ذات صلاة ماهیت حقیقت صلاة بدون اینکه نظر بگیرد صحیح و فاسد مثلاً یعید الصلاة این یعید نه اینکه یعید الصلاة الصحیحة یا یعید الصلاة الفاسدة اینجا مراد ذات صلاة.

پس بنابراین نسبت به موارد استعمال در شریعت مقدسه این نکته را در نظر باشد.

در بحث مشترک عرض کردیم آقایان بحث کردند امکان دارد مشترک و در کفایه هم گفته امکان ندارد اینها بیشتر بحث را بردند روی مسالهی امکان و دیروز توضیح دادیم که بعضی از آقایان اشکال کردند که بحث باید در وقوع باشد نه در امکان و عرض کردیم این بحث سابقه دارد فخر رازی هم در محصول این مطلب را می گوید، می گوید این بحثی که در امکان کردند بیهوده است باید بحث بکنند در وقوع و عرض کردیم حتی در کتب مفصله قولی نسبت دادند که اصلاً لفظ مشترک ظاهر فی الجمیع، این توضیحاتش را دیروز عرض کردیم که چرا بحث امکان مطرح کردند و درست هم هست و چرا هم گفتند ظاهر فی الجمیع و توضیح دادیم که بحث سر مشترک نیست بحث سر

بحث کبرای کلی ظهورات است. وجه حجیت ظهورات در کبرای کلی اش بحثی دارد من جمله از آن بحث‌ها این است که اگر امکان اراده‌ی این معنا باشد پس در آن معنا ظاهر است. این جزو مبانی است که عده‌ای در بیا ظهورات دارند، همین که امکان باشد ظاهر است، امکان در باب ظهورات مساوق با فعلیت اینطور نیست که برای وقوع دلیلی بخواهد.

و عرض کردیم این مبنا ضعیف است این مبنا قابل اعتماد نیست عده‌ای از مبانی را عرض کردیم دیروز و به اینجا رسیدیم که باید انعقاد ظهور بشود نه امکان کافی است نه معتبر از کشف مراد متکلم، وجوهی که صحبت شد، باید برسد به حد انعقاد ظهور و الا حجیت ندارد. و عده‌ای هم گفتند نه این به اصطلاح استعمال لفظ مشترک واقع شده و بعضی شعرها را هم ذکر کردند و نمی‌خواهیم دیگر بگوییم و جزو محسنات بدیهیه هم هست جزو محسنات کلام است.

این مطلب هم اجمالا درست است خوب قشنگ است آدم یک لفظی را بیاورد که دو معنا یا سه معنا اراده کند عرض کردیم مراد از اراده نه اینکه مسمای ای لفظ، اراده با تمام لوازمش سر اشکال هم همین است. مثلا اگر گفت برو شیر بخور یا گفت مال می‌گویند در لغت عرب خذ من اموالهم مال به شتر هم گفته شده چون مال است، به طلا و نقره هم گفته شده مثلا، اگر گفت برو مال بخور یعنی یا مال خریدم استعمال کرد هر دو اراده بشود با خصوصیاتشان، مثلا هم اراده بشود هم شتر را خریدم هم طلا خریدم، طلا که خریدم خیار ندارد اما شتر خیار حیوان، تا سه روز خیار حیوان و الی آخره.

یعنی تمام خصوصیتی را که در شراء حیوان هست و در شراء طلا هست در این یک کلمه‌ی واحد اراده کرده باشد عرض کردیم اشکال ندارد امکان دارد و همان طوری که گفته شده مواردی هم در لغت واقع شده جزو محسنات بدیهیه هم هست لکن اشتباه نشود تا اینجا پیش را نوشتند آقایان به درد اصول نمی‌خورد به درد قانون نمی‌خورد یعنی بر فرض هم صحت داشته باشد چون در قوانین عرض کردیم یکی از نکات فارق اساسی قانون یا فضای قانونی این است که خود ماده‌ی قانونی کاملا واضح باشد، بعبارة آخری کنایه و مجاز و استعاره و اینها درش به کار برده نشود.

لغز و معما و حرف‌های عجیب و غریب نه و لذا این بحثی را که بعضی‌ها مطرح کردند اوامر امتحانیه داریم عرض کردم این اوامر امتحانیه که آمده و حتی در مثل کفایه تقسیم و حکم را بر این اساس کرده که گفته حکم یا انشائی است یا فعلی، حکم انشائی در اصطلاح ایشان من می‌گویم اصطلاح چون این اصطلاح عوض هم شده یک جای دیگر اصطلاح دیگری هم هست در اصطلاح ایشان همان اوامر امتحانیه است، یعنی انشاء حکم است نه اینکه واقعیته داشته باشد یا اینکه بیشتر بگوییم ابراز مثلا حکم است. اصطلاحا اوامر امتحانی، عرض کردیم اوامر امتحانیه در مثل عبید و موالی درست است.

گاهی مولا می خواهد عبد خودش را امتحان بکند اما در قوانین درست نیست، مثلا اوامر امتحانیه . چون این تقسیم انشائی و فعلی به این معنا، اوامری که تابع ملاکات واقعی است فعلی گرفته واقعا جعل است ، اوامری که امتحانی است ایشان انشائی گرفته است. این تقسیم ایشان عرض کردیم درست نیست این تقسیم انشائی و فعلی .

مرحوم نائینی قبل از تحقق موضوع انشائی می داند بعدش فعلی می داند، مثلا الان نماز ظهر وجوبش انشائی است بعد از اذان ظهر به قول ما یا بعد از زوال وجودش فعلی می شود با تحقق موضوع وجوبش فعلی می شود، فرق بین انشائی و فعلی را این طوری گذاشته مرحوم استاد هم همین کار را کرده است. گفتیم این هم درست نیست، این فعلیت و انشائی بحث قانونی نیست.

علی ای حال راجع به انشائی و فعلی و اقسام تقسیماتش سابقا صحبت شده است. عرض کردیم یکی از چون ما عرض کردیم یک فضای عبد و مولا داریم یک فضای قانونی بنده ی سرا پا تقصیر مباحث اصول را کلا بین اعلام سنی، شیعه، زیدی، معتزله، اشعری انواع مختلفشان در طول تاریخ اسلامی عرض کردیم در هشت فضا اینها بحث های خودشان را انجام دادند یک فضا را فضای عبد و مولا گرفتیم یک فضا را هم فضای قانونی ، در فضای عبد و مولا این مطلب ممکن است، ممکن است اوامر امتحانی بگوید عبد گوش به فرمان هست یا نه اما در اوامر قانونی در فضای قانونی معنا ندارد.

بله ممکن است در حالات جنگ برای اینکه ببیند مردم آمادگی دارند ندارند یا حالت قحطی ، حالات غیر طبیعی بعضی از به حساب دستورات را در دولت و نظام صادر بکند به عنوان اعلام آمادگی ممکن است اما به طور طبیعی در حال طبیعی در نظام قانونی جایی برای اوامر امتحانیه نیست اصلا معنا ندارد اوامر امتحانیه .

یکی از حضار: حاج آقا در نظام های قانونی الان ما مانور در همه ی ابعاد زندگی داریم در سیل و زلزله و بحث آمادگی های پدافندی و زیرساخت های سایبری و اینها .

آیت الله مددی: محدودیت دارد ، قبول دارم محدودیت دارد، معلوم است یعنی واضح است. خودش هم می گوید ، می گوید هدف ما آمادگی است ، خودش هم دارد می گوید دیگر نمی گوید امر بکنیم که ظاهرش امر است ، قبول دارم این مطلب را این ها محدودیت دارد این ها اوامر خاص خودش است ، اصلا اوامر امتحانی نیست آمادگی خودش یک موضوعیت دارد آمادگی، عنوان ندارد که .

علی ای حال یکی از فوارق دیگر ما عده ای از فوارق را همین طور تدریجا در ضمن بحث ها بیان کردیم. یکی از فوارق دیگر مساله ی رسانه ای است اصولا در نظام قانونی یکی از شرایط اصلی اش این است که مواد قانون باید کاملا واضح باشد ، چرا چون عرض کردیم مواد قانونی تاثیر گذار است. یعنی آثار دارد.

ولذا اگر ما باشیم و طبق قاعده عرض کردیم در نظام قانونی ممکن است ما قائل باشیم علم اجمالی منجز نیست خوب دقت کنید یکی از فوارق اساسی، و لذا ما در بحث علم اجمالی عرض کردیم اگر علم اجمالی را فقط به نگاه قانونی بگیریم شاید منجز، آن که منشاء تنجیز در علم اجمالی است ولایت است اگر، چون در نظام قانونی ولایت را برمی دارند رکن اساسی اش است.

و لذا این آقایانی که در حدود هفتاد هشتاد سال قبل در قم مطرح کردند که خطابات شرعی خطابات قانونی است دارند عرض کردم مرحوم آقای سید محمد تقی خوانساری دارد که خطابات قانونی، خطابات شرعی خطابات قانونی است امر و نهی ندارد بعث و زجر ندارد این مساله ای که ایشان فرمودند این توضیحش برای این بود که ایشان فرض کردند در خطابات قانونی ولایت مطرح نیست.

عرض کردیم کرارا و مرارا و تکرارا ما اگر این مبنا را هم قبول کنیم که خطابات شرعی به منزله ی خطابات قانونی است مع ذلک فارق اساسی اش این است که در خطابات شرعی ولایت مفروض است. انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا، در خطابات قانونی چون اراده ی مردم است ولایتی را فرض نمی کند اما در خطابات شرعیه هست.

یکی از حضار: قانون گذار در جایگاهی نیست که ولایت داشته باشد.

آیت الله مددی: اصلا ولایت معنا ندارد.

و لذا آنجا تابع آثار است مثلا فرض کنید کسی از چراغ قرمز رد شد احتمالا این چراغ قرمز خراب است اصلا عوض نمی شود یا دو تا چراغ قرمز یکی خراب است دائما روشن است یکی، حالا ایشان از یکی رد شد نمی دانست کدام یکی است این معلوم نیست آثار جزائی برایش بار بشود. مخالفت علم اجمالی فی نفسه معلوم نیست آثار جزائی داشته باشد.

یعنی نکته ی اساسی در باب قانون آن آثار کذائی است. و لذا تفسیر را که ما وارد شدیم از این راه مثلا مساله ی برائت را از این راه وارد شدیم، برائت که مرحوم آقای نائینی علمای متاخر ما عرض کردم در میان دنیای اسلام برای برائت حدود هفت هشت معنا شده نه یک معنا، یکی از معانی اش که الان بین اصحاب ما اصولیین ما خیلی متعارف شده که از زمان مرحوم وحید بهبهانی به تعبیر بنده اصول متاخر شیعه، اصول متاخر شیعه به نظر من از زمان وحید بهبهانی است یعنی از وقتی است که کتب اصول ما آمد بعد اخباری ها حمله ی شدیدی کردند به کل اصول مرحوم وحید بهبهانی سعی کرد اصول را یک جور بنویسد که از حمله ی اخباری ها دور باشد و یکی از جوهرهای این بود که سعی کند مباحثی را که در اصول قبلا بود با روایات درست بکند تا حمله ی اخباری ها رد بشود.

مثلا قدیمی ها مثلا استصحاب را خود شیخ دارد هیچ روایت هم تمسک نمی کنند، حدیث استصحاب را خود ایشان نقل کردند شیخ طوسی، این بعدها شد بعد از، یعنی توسط وحید بهبهانی و بعد از اخباری ها، البته خود اخباری ها هم یک مقداری تاثیر گذار بودند چون

.....
اخباری‌ها هم یک مقدار تاثیر گذار بودند چون اخباری‌ها آمدند گفتند ما حدیث استصحاب داریم اما در موضوعات است در احکام کلیه جاری نمی‌شود.

آن وقت وحید بهبهانی آمدند گفتند نه آن که در موضوعات هست لسانش لسانی است که احکام را هم می‌گیرد لیس لک ان تنقض یقین بالشک یک امر وجدانی است شامل احکام کلی هم می‌شود، دقت فرمودید؟ برائت را داشتند علمای ما من جمله مرحوم ابن ادریس زیاد دارد اما به حدیث رفع تمسک نمی‌کردند حدیث ما لا یعلمون، حدیثی که درش ما لا یعلمون دارد.

و عرض کردیم سرش هم این است که اصولاً اصحاب متأخر ما خیلی متأثر به شیخ طوسی هستند اشتباه نشود و شیخ طوسی هم حدیث رفعی که درش ما لا یعلمون هست نیاورده است اصلاً شاید تعجب نکنید، شیخ طوسی کلاً حدیث ما لا یعلمون را نیاورده است. دقت می‌فرمایید؟ بعدها اخباری‌ها آوردند گفتند حدیث رفع هم به موضوعات می‌خورد. وحید بهبهانی گفت نه به احکام می‌خورد.

یکی از حضار: شاید به خاطر سندش بوده شیخ طوسی

آیت الله مددی: از این ضعیف تر را هم می‌آورد شیخ طوسی.

علی ای حال دنبال سند نبودند نه، علی ای حال ایشان حدیث رفع را کلاً نیاورده و عرض کردیم این نکته‌ای که اخباری‌ها آوردند حدیث رفع را زدند به موضوعات آقایان اصولی‌ها همین اخیر هم خواندیم مرحوم آقای نائینی مرحوم آقای شیخ محمد حسین اصفهانی در بحث بیع مکره می‌گوید عمده‌ی دلیل ما این است رفع عن امتی ما اکرهوا علیه البته اکراه جزو حدیث رفعی است که شیخ طوسی آورده است حال مما لا یعلمون است، آن حدیث رفع ثلاثی اهل سنت درش اکراه دارد شیخ آن را آورده اهل سنت آن را آورده شیعه آن را نیاورده است. علی ای کیف ما کان دقت بفرمایید این نکته‌ای است که باید در نظر گرفت یعنی بیشتر مباحث اصولی را که آقایان داشتند عرض کردیم مثلاً اگر شما نگاه بکنید آقایان قدمای اصحاب ما از قدیم‌ترین مصادر ما فرض کنید مرحوم کلینی در همان مقدمه سعی می‌کند بین یعنی بحث اخبار متعارض را مطرح می‌کند و کیفیت حل مشکل ایشان اصلاً به حدیث عمر بن حنظله اشاره نمی‌کند خودش یک مطالبی را می‌فرماید اصلاً به حدیث عمر بن حنظله که داریم.

البته بعدها آمد حدیث عمر خود اخباری‌ها هم آوردند اما دیگر این شد رکن اساسی در اصول حدیث عمر بن حنظله رکن اساسی در اصول شد بیشتر رشد این جور بحث‌های اصولی از زمان وحید به بعد است، وحید به حدیث رفع تمسک کرد و چون می‌گفت رفع نمی‌شود در ما لا یعلمون واقعی باشد رفع ظاهری و لذا مشهور شد از زمان وحید این سه قرن اخیر حدیث رفع به معنای نفی حکم ظاهراً، این نفی حکم ظاهراً که کاملاً الان در اصول ما مشهور است این به خاطر برخوردی است که اخباری‌ها کردند.

چون اگر نفی حکم واقعا می کردند می گفتند با شیعه نمی سازد چون شیعه معتقد است که احکام واقعی نزد امام زمان محفوظ است چطور شما می خواهید نفی حکم واقعا بکنید تازه برای اینکه با آن مشکل روبرو نشوند گفتند نفی حکم ظاهرا غیر از تسبیب، مشکل تسبیب هم پیش می آید دوباره. گفتند نفی حکم ظاهرا دقت فرمودید ؟

این اخذ و ردها و ما عرض کردیم حدیث رفع حالا مشکل سندی هم دارد مفادش هم نفی حکم نیست نه ظاهرا و نه واقعا مفادش نفی احکام جزائیه است و ربطی هم به نفی حکم ندارد ، نه آثار وضعی نه آثار تکلیفی هیچ کدام را شامل نمی شود و توضیحاتش گذشت .
لذا برائت نزد ما به معنای این قبح عقاب بلا بیانی که آقایان فرمودند آن هم اشکالش را به حساب توضیح دادیم گفتیم مراد از برائت این است که اصولا آثار جزائی وقتی بر حکم بار بشود که به مرحله ی تنجز برسد، اگر حکم در مقام تشریع شده باشد خداوند متعال ، لکن ابلاغ نکرده ارسال رسل نکرده ، ارسال رسل شده لکن به ما نرسیده است این منشاء احکام جزائی نیست، موضوع احکام جزائی نیست. این همان بحث قانونی است دیگر

یکی از حضار : نفی حکم ظاهری هم نفی فعلیت تنجز مراد است دیگر و الا حکم ظاهری که مجعول عند الله نیست.
آیت الله مددی : نه اصلا نفی حکم ندارد. مرحوم نائینی می فرماید همین که که بگوییم قبح عقاب بلا بیان لازمه اش نفی حکم ظاهری است شما می خواهید این را بگویید دیگر .

یکی از حضار : حکم ظاهری مجعول بود

آیت الله مددی : می دانم، عرض کردیم در باب اعتباریات تلازمش را قبول نمی کنیم، نفی عقوبت به این معنا احکام جزائی اصولا موضوعش عنوان عصیان بر حکم منجز است دقت کنید، تا حکم و تنجز عرض کردیم مرحله ی وصول به مکلف است انحاء وصول که مطرح است.

پس یک مقام تشریع حکم داریم یک مقام فعلی این جا هم فعلیت به آن گفتند خوب است، رسانه ای شدن و حکم ابراز بشود و یک مقام تنجز داریم و یک مقام امتثال داریم در مقام امتثال است که این مساله ی عقوبت و اینها ، اگر عصیان کرد احکام جزائی بر او بار می شود این همان نظام قانونی است.

در نظام قانونی همین طور است حکم تا به مرتبه ی تنجز نرسد مخالفتش عصیان نمی شود آثار جزائی ندارد آن وقت چون ندارد پس حکم ظاهرا نیست این را نمی شود اثبات کرد این در باب اعتباریات نمی آید در اعتباریات به همانی که اعتبار خورد حساب می شود تعدی از آن نمی شود.

مرحوم نائینی می فرمایند مفاد برائت شرعی نفی حکم ظاهرا است لازمه اش نفی عقوبت است این درست است، نفی حکم ظاهرا چرا، اما برائت عقلی، نفی عقاب بلا بیان است، لازمه اش نفی حکم ظاهرا، این یکی را قبول نکردیم، یکی را قبول کردیم یکی را قبول نکردیم. یعنی نفی، روشن شد چه شد؟ می گوید حکم منجز نیست، منجز نیست عقوبت ندارد آثار جزائی بار نمی شود، آثار جزائی بر حکم منجز بار می شود نه بر حکمی که ارسال رسل شده به ما نرسیده، تا به ما نرسد، حالا رسیدن اسمش را بگذارید، تا یک رابطه ای به یک نحوی از انحاء ارتباط بین حکم یا مکلف یا امروزی ها شهروند می گویند یا موطن می گویند عرب ها بین حکم و شهروند باید بین قانون و شهروند یک رابطه ای برقرار بشود تا این رابطه برقرار نشود احکام جزائی بار نمی شود.

یکی از حضار: حکم چه؟ حکم هست بالاخره یا نیست؟

آیت الله مددی: حکم هست بله، همین که ابراز شد حکم است.

یکی از حضار: نه قبل از اینکه حکم به ما نرسیده و

آیت الله مددی: منجز نیست، هست منجز نیست،

یکی از حضار: نفی حکم باید ظاهرا،

آیت الله مددی: نفی نمی توانیم بکنیم حکم از کجا؟

یکی از حضار: نمی توانیم بگوییم نفی حکم واقعا نه نفی حکم ظاهرا یک چیزی

آیت الله مددی: منجز است اسمش منجز است، این هم سیره ی عقلاء است

ممکن است در بعضی نظام های اجتماعی جوری باشد بگوید آقا تنجز نمی خواهد همین که و لذا شما مرتب بدوید سوال بکنید قانون

جعل شده یا نه، ممکن است عقلی نیست این مطلب که آقایان گفتند.

یکی از حضار: این متعارف عرفی

آیت الله مددی: نیست این

یکی از حضار: می گوید متعارف عرفی روزنامه می خواند، روزنامه هم دست ما نرسیده است و الا حکم را منجز می دانند.

آیت الله مددی: آن اگر ببینید ما عرض کردیم برای تنجز دو مرحله هست یک مرحله قانون انجام می دهد و به حساب مشرع و شارع

انجام می دهد یک مرحله هم مکلف انجام می دهد، یک مرحله ی قانونی که در روزنامه ی رسمی بیاورد یک مرحله هم که مکلف فحص

بکند، فحص را ما از این راه گرفتیم، یعنی بعبارة آخری هر دو وظیفه دارند یک حد وسطی، معرضیت این در حد معرضیت قرار بگیرد آن هم در حد معرضیت.

اگر هر دو در حد معرضیت قرار گرفتند و روشن نشد، نشد دیگر منجز نیست، روشن شد؟ یک حدی این طوری و لذا این بحثی هم که آقایان کردند مثل مرحوم شیخ و دیگران چرا در اجرا اصول در احکام شما فحص می خواهید در موضوعات نمی خواهید چون عرض کردیم در موضوعات معرضیت مطرح نیست، چند جور نوشتند اجماع و فلان و عسر و حرج و چند جور نوشتند ما عرض کردیم هیچ کدام از این حرف ها نمی خواهد سرش این است که قانون شانش بیان موضوعات نیست، شان قانون این نیست که بگوید این مایع آب است یا این مایع خمر است این مایع بول است شان قانون نیست.

اگر شان قانون نبود دیگر معرضیتی مطرح نیست اما این شان قانون است که بگوید بول نجس است آب حلال است نمی دانم خمر حرام است دقت فرمودید؟ فرقی این است در باب موضوعات معرضیت مطرح نیست، حالا شما فحص بکنید برای چه برای اینکه به معرض برسد خوب خود مقنن به معرض نمی رسد شما برای چه می خواهید خودتان را برسانید؟

در باب موضوعات چون معرض، دقت کردید؟ در باب احکام چون معرضیت مطرح است آن، این رسائل نگاه کنید، کفایه مرحوم نائینی و دیگران این فرق بین شبهات حکمیه و موضوعیه که چرا در شبهات، دقت فرمودید؟ چرا در شبهات موضوعیه فحص نمی خواهد، اجماع ذکر کردند عسر و حرج و الی آخره عرض کردیم هیچ کدام از این وجوه نمی خواهد، آن نکته ی قانونی اش این است در باب قانون یک معرضیتی مطرح است، مقنن خودش را به معرضیت می رساند مکلف هم خودش را به معرضیت برساند در باب موضوعات چون مقنن به معرضیت نمی رساند کار مقنن نیست، بیاید بگوید این آب است یا این بول است این آب است یا این خمر است این کار او نیست اما کار او هست که بگوید آب حلال است بول حرام است بول نجس است نمی دانم خمر حرام است نجس است، این کار او هست اما این که این مایع خارجی چیست کار او نیست.

لذا به ذهن ما اصلاً مطلب حل است یعنی خیلی مطلب سختی نیست که آقایان اتعاب نفس کردند چرا در اینجا فحص می خواهد در اینجا فحص نمی خواهد. مطلب به نظر ما خیلی واضح است.

علی ای حال بفرمایید.

یکی از حضار: فرمودید که خطابات شرعی قانونی است که ولایت درش ماخوذ است بعد این را دقیقاً نفهمیدیم در براءت کجا قانونی

صرف شد دیگر کجا براءت درش ماخوذ بود؟

آیت الله مددی: خوب این ولایت درش نمی خواهد، اصلاً خودش قانونی صرف است این نکته‌ی ولایت درش ندارد یعنی در برائت ما نکته‌ی ولایت پیش نکشیدیم برائت، نکته‌ی ولایت را گفتیم مثل علم اجمالی یعنی اگر علم اجمالی ولایت نبود مثل عده‌ای از اخباری‌ها هم خوب خیلی هایشان مثل مرحوم مجلسی و دیگران حتی ظاهراً عبارت مرحوم صاحب معالم و اینها علم اجمالی را منجز نمی دانند خوب، اصلاً مرحوم مجلسی در کتاب اربعین دارد که اگر می دانیم قطره‌ای خون در یکی افتاد می توانیم با هر دو وضو بگیریم اصالة الطهارة جاری کرد با وجود.

اصلاً آن‌ها علم اجمالی را منجز نمی دانند. بعضی از آقایان دیگر هم در، مرحوم شیخ مجلسی در ذیل حتی تعرف الحرام منه بعینه، این کلمه‌ی بعینه را گرفتند گفتند پس منجز نیست. ما در بحث تنجیز علم اجمالی ولایت را مطرح کردیم که آنجا اصول تریخی جاری نمی شود و الا در بحث برائت دیگر جای ولایت نیست این امر قانونی است این امر قانونی هم در شریعت مقدسه امضاء شده است.

یکی از حضار: به چه بیانی ولایت هست یعنی هتک حرمت می شود آنجا؟

آیت الله مددی: بله آن جا خدا، یعنی به عنوان اینکه مخالفت امر الهی می شود اضافه‌ی بر قانون یک نکته‌ی امر الهی هست و آن جهت از آن جهت نمی شود انجام داد.

علی ای تفسیر موکول الی محله خیلی از بحث خارج نشویم. فقط نکته‌ی اساسی را، بله آقا؟

یکی از حضار: بین فضای قانونی و ولایت چطور جمع می کنیم.

آیت الله مددی: عرض کردم فضای قانونی درش ولایت نیست در شریعت این طور است این که مرحوم آقای سید محمد تقی خوانساری دارد که خطابات شرعی خطابات قانونی است درش بعث و زجر نیست، آن بعث و زجر برای ولایت است.

یکی از حضار: خوب ولایت بیشتر روی فضای عبد و مولی است سازگار دارد تا

آیت الله مددی: خوب این یکی این جا هست دیگر فرق این دو تا این است، یعنی روحش روح قانونی است لکن درش فرض ولایت هم شده است، در روح چیز فرض ولایت نشده در عبد قوانین فرض، این که ایشان می گوید بعث و زجر نیست، بعث و زجر هست. منشأش ولایت است.

علی ای حال وارد بحث شویم ما فوارق بین اینها را گاه گاهی بیان می کنیم، یکی اش هم همین است در فضای بین عبد و مولی شاید گاهی مولی معما گونه صحبت کند یا لفظ مجمل بیاورد اما در فضای قانونی نمی شود این کار را کرد. یکی از نکات اساسی مواد قانونی

دائما باید واضح روشن و بدون هیچ گونه به حساب لفظ مشترک درش به کار برده نشود لفظ مجاز لفظ کنایه ، هیچ کدام از این اصطلاحات به کار برده نشود ، بلکه ما این مطلب را در عقود در انشائیات هم گفتیم.

و لذا عرض کردیم مثلا بگوید آقا من و تو با هم دیگر در یک خانه زندگی کنیم این برای نکاح کفایت نمی کند، اصولا در انشائیات که شرحش را اخیرا عرض کردیم باید کاملا الفاظی را که اولا عقدی را که می خواهد بخواند کاملا مشخص بکند که هدف از آن عقد چیست؟ ثانيا دقیقا لفظی بیاورد که همان هدف را برساند.

مثلا در باب ازدواج چون هدف اساسی علقه ی زوجیت درو عاء اعتبار است باید یک لفظی را بیاورد که دقیقا دلالت بر علقه ی زوجیت بکند، با هم دیگر در یک خانه زندگی بکنیم بالملازمه است ممکن است علقه ی زوجیت هم درش باشد این نمی شود .

و لذا عرض کردیم اگر ما باشیم و طبق قاعده همان منحصر در لفظ زوجت است دیگر. لکن خوب گفتند انکحت هم اشکال ندارد بقیه اش اشکال دارد، بقیه ی الفاظش روشن نیست، عل ای حال حتی متعت هم اشکال دارد مگر بگوییم صدق عرفی پیدا کرده و الا آن هم اشکال دارد.

اصولا یکی از نکاتی که در امور اعتباری هست آن که در مقام ابراز و کاملا روشن صریح واضح باشد پس این مطلب که گفتند محسنات بدیهی است لفظ مشترک ممکن است بلکه واقع شده این باز به درد اصول نمی خورد وقوعش به درد اصول نمی خورد و لذا ما در فقه هم مواردی از این قبیل نداریم.

شاید بعضی از فقهای اهل سنت مثلا ثلاثة قروء که دیروز توضیح دادیم قرء را هم به معنای حیض گرفته گفته سه حیض هم به معنای طهر گرفته لکن عرض کردم مشهور بین علمای اهل سنت هم بین ما مکه مسلم است عده طهر است اصلا عده در ، اصلا بین ما طلاق در حیض هم باطل است بین آنها صحیح است لکن عده از طهر شروع می شود دقت کردید ؟ آنها می گوید در همه ی حالا می شود زن را طلاق داد من جمله در حال حیض .

لذا استدلال اصحاب ما خوب دقت کنید استدلال اصحاب ما که می گویند باطل است می گویند طلقوهن لعدتهن، یعنی طلاق دادید جوری طلاق بشود که عده را شروع بکند ، در حال حیض نمی تواند عده را شروع کند. اهل سنت قبول کردند دقت کردید ؟ قبول کردند که ظاهر آیه این است، اگر قبل از طهر طلاق داد یعنی در حال حیض طلاق داد طلاق را بدعی گرفتند لکن صحیح می دانند ، دقت کردید ؟ لکن می گویند طلاق صحیح است، طلاق واقع می شود .

در فتوای شیعه فقه شیعه طلاق باطل است اصلاً. طلقوهن لعدتهن این طلاق اصولاً باطل است نه اینکه بدعی است و صحیح است طلاق بدعی را شیعه باطل می‌داند.

علی‌ای حال بیش از این دیگر وارد بحث نشویم دیگر حالا روشن شد پس این مطلب بر فرض وقوعش در لغت به درد اصول نمی‌خورد امکانش که اصلاً گفتیم امکان که به درد نمی‌خورد وقوعش هم به درد نمی‌خورد. ادبیات و گعده‌ی شعری و برای این جور چیزها شاید خوب باشد، اما به درد فقه و اصول و خطابات قانونی، الفاظ مشترک مگر اینکه خیلی تصریح بکند و آثار آن که دیگر از خطابات مشترک خارج می‌شود.

یکی از حضار: در آیات قرآن چه؟ نمی‌شود از آن استفاده کرد؟

آیت الله مددی: عرض کردم بحث‌های ادبی را شاید مثلاً حالا به قول بعضی‌ها فرض کنید بحث بطون قرآن حساب بکنید از آن حرف‌ها ممکن است اما قطعاً به درد مواد قانونی نمی‌خورد.

یکی از حضار: نمی‌شود برای متون استفاده کرد؟

آیت الله مددی: نه نمی‌شود استفاده کرد.

بعد وارد بحث مشتق می‌شویم و چون عرض کردیم مبنای کار بر کارهایی است که مرحوم نائینی در فوائد الاصول فرمودند روی فوائد الاصول ایشان در این جلد یک از صفحه‌ی ۸۲ ایشان متعرض بحث مشتق شدند و چون بحث مشتق دارای لطایفی بوده بعضی‌هایش هم زیادی است ایشان یک مقدماتی چیدند بعد وارد بحث خود مشتق شدند و مثل معروف مقدمات ابن خلدون مقدماتی ایشان از خود بحثش بیشتر شده است. حدود چهل صفحه مقدمات نوشته حدود پنج شش صفحه هم خود بحث است.

علی‌ای حال از صفحه‌ی ۸۲ ایشان بحث را شروع فرمودند مقدماتی را مطرح کردند رحمة الله علیه. بعضی از مقدمات را ما احتمالاً خیلی مختصر رد بشویم یک مقدمه‌ای دارند در باب بساطت مشتق و ترک و مشتق و بعد رفتند در مباحثی که جایش این جا نیست حال اینکه یکی یکی آن‌ها را با نقد و انتقادش از محل بحث ما خارج است و اکتفا می‌کنیم به بعضی از نکاتی که هدف است.

چون هدف این بحث مشتق یک مطلب عرفی است آن بحث‌های عقلی که ایشان مطرح می‌کنند حالا اگر هم عقلی باشد آنجایش هم اگر باد جایش این جا نیست و جای دیگری است. به هر حال این مساله، مساله‌ی عرفی است و این مساله را ایشان مقدمات دارند چون بعضی از مطالبی که می‌خواهیم بگوییم در مقدمات خواهد آمد ان شاء الله عرض می‌کنیم.

بینید اصل مطلب تقریباً تا حد زیادی واضح است یعنی شاید خود شما هم ابتداءً مطلب واضح باشد، بینید اصولاً در، حالا ایشان عناوین عارضیه به تعبیرشان حالا من عرض می‌کنم احتیاج به عناوین عارضیه نبود اصولاً در میان حالا غیر از عناوین عارضیه اسماء ذات گاهی اشیاء دارای یک سلسله‌ی طولی معینی هستند خوب طبیعتی در هر مرحله‌ای بشر بر او اسمی گذاشته فرض کنید درخت اسم است. این درخت را مثلاً قطعش بکنند تکه تکه اش بکنند به او بگویند هیزم، آن درخت را قطعش بکنند فرض کنید چوب درست بکنند میز درست کنند بگویند میز، فرض کنید از او میز کنند، قلم درست کنند این همان است این طور نیست.

آن وقت این را مرحوم نائینی خیال کردند این بحث را فقط در عناوین عارضیه فرض کنید مثلاً من باب مثال مثلاً زید می‌گوید یک وقتی یک هیأتی دارد به او می‌گویند جالس یک وقتی یک هیأتی دارد به او می‌گویند قائم، یک هیأت دیگر دارد به او می‌گویند نائم به قول ایشان عناوین عارضیه لکن این اختصاص به عناوین عارضیه ندارد اصولاً در زندگی بشر این هست.

مثلاً درخت انگور میوه‌اش در اوائل که دیگر بسته می‌شود به قول معروف چه می‌گویند به اصطلاح بدو به صلاح به قول آقایان

یکی از حضار: غوره

آیت الله مددی: نه می‌دانم عنوان عامی که در انگور و غیر انگور هست اصطلاحاً در زکات می‌گویند بدو به صلاح یعنی از وقتی که چون اولش ریز است آن‌ها می‌ریزد، آن که دیگر نمی‌ریزد و ثابت می‌شود اصطلاحاً در انگور می‌گویند غوره در مثل خرما می‌گویند بشر و الی آخره دیگر این بسته می‌شود مثلاً این گیاه بسته می‌شود. غوره به آن می‌گویند این بعد از مدتی می‌رسد خوب انگور می‌شود و بعد از مدتی هم کشمش می‌شود دقت کنید.

تا وقتی غوره هست بنایشان به این است به این نمی‌گویند انگور اگر گفتند انگور یک نحو مجاز است این را گفتند مجاز.

یکی از حضار: عارضی هم نیست؟

آیت الله مددی: نه این که عارضی هم نیست نه،

مسالهی غوره تا وقتی که، بعد از اینکه انگور شد بعد از انگور شدن تبدیل به کشمش می‌شود اینجا در این که وقتی که انگور است به آن می‌گویند انگور این هم بحث نیست وقتی غوره هم هست اگر به آن بگویند انگور این هم مجاز است بحث نیست. بحث را بردند روی کشمش، کشمش که شد چون سابقاً یک زمانی این به اصطلاح گیاه انگور بوده است. آیا چون یک زمانی انگور بوده هنوز می‌شود به آن انگور گفت یا نه؟

مثلا یک خانمی زوجه بوده بعد از زوجیت درآمده است اگر بعضی از آثار روی عنوان زوجیت باشد می شود به او گفت یا نه ؟ قبل از اینکه زوجه بشود خوب نمی شود به او گفت زوجه مثلا بنت الزوجة یا ربائب به حساب ربیبه ربائب ، بنت الزوجه بر انسان حرام است ، انسان خانمی را می گیرد دختر ندارد بعد هم طلاقش می دهد بعد از طلاق دادند آن خانم ازدواج می کند دختر دار می شود ، آیا به این دختر بنت الزوجة می گویند برای من چون الان زوجه ی من نیست ، وقتی که زوجه بود بنت نداشت ، وقتی که بنت دارد زوجه نیست . دقت می کنید ، اینها اصطلاحشان عناوین عارضیه مثل زوجیت عناوین عارضیه به اصطلاح .

ما گفتیم نه عناوین عارضیه نیست حالا چوب ، چوب درخت مثلا شما به این میزی که اینجاست بگویید این درخت سیب مثلا ، خوب کسی به این درخت سیب نمی گوید حالا سابقا درخت سیب بوده اما خوب بعد حالات پیدا کرده است .

یا فرض کنید مثلا الان میز است بعد این را می شکنند به آن می گویند میزم می شود به آن میزم گفت میز ، چون یک مدتی زمانی میز بود ؟ قبل از اینکه میزم بشود الان که به آن نمی شود گفت میزم یعنی آمدند در این نکته بحث کردند . بحث مشتق در حقیقت این است ، این که به حسب ظاهر که خیلی ساده است یعنی خیلی بحث پیچیده ای نیست پیچیدگی مغلقی ندارد ، اغلاقی ندارد ، یکی قبل از تلبس است ، یکی حین تلبس است ، یکی بعد از انقضاء مبداء به قول آقایان ، حالا مبداء یا عنوان حالا فرق نمی کند . این را مطرح کردند . البته این به لحاظ آثاری که در ،

اولا این مساله یک مساله ی عرفی است صدق عرفی دارد بعد به لحاظ شرعی آثار برش بار کردند ما عرض کردیم بحث مشتق جزو بحث هایی است که در علم اصول آمد و این سرش این شد اصولا در لغت عرب یکی از خصایص لغت عرب ماده و هیات دارد در زبان فارسی یا حتی انگلیسی و فرانسه لغات اروپایی ماده و هیات مطرح نیست ، در زبان فارسی و بعضی از لغات دیگر در زبان عربی ماده و هیات مطرح است . چون ماده و هیات مطرح است مباحثی راجع به مواد دارند مباحثی هم راجع به هیات .

غالبا در کتب ادب مباحث مواد در کتاب لغت می آید مباحث هیات هم در علم صرف می آید مثلا باب افعال و باب تفعیل و اینها این مباحث هیات است . آن وقت این هیات را هم به دو قسم اساسی هیات افرادی و هیات ترکیبی تقسیم می کنند ، هیات ترکیبی هم به دو قسم اساسی هیات ترکیبی ناقص مثل صفت و موصوف و هیات ترکیب تام مثل جمله ی فعلیه و مفهوم شرط و مفهوم حصر و اینها تقسیم می کنند .

پس دقت کنید مباحث هیات مواد را در لغت گذاشتند ، هیات را هم به لحاظ به حساب وضع لغوی در مباحث به اصطلاح صرف گذاشتند یک مباحثی در لغت بود یعنی در زبان بود که معانی ثانوی و ثالثی و رابعی بود اینها را غالبا در بیان گذاشتند . چون علوم ادب را

.....
بعضی ها سیزده تا بعضی ها هفده تا هجده تا ، در علوم ادب که علوم ادب چند تاست. مرادم علوم ادب القول، چون ادب الفعل را اخلاق می گویند ادب القول را ما فارسی ها ادبیات می گوئیم و چون در ابتدا که شاگرد می خواست این درس های ادبیات را بخواند جایی می رفت که ادب را به او یاد بدهند، ادبستان می گفتند که بعد دبستان شد. این کلمه ی دبستان ریشه اش از آن جاست. این علوم ادب است. از این علوم ادب آن معانی که در تحلیلات مقاصد ثانوی این مقدار زیادی اش را در اصول آوردند.

از مواد را در لغت در قدیم یک مقداری اش که کثیر الدوران بود اختصاص به جایی نداشت در اصول اهل سنت حتی در کتب اصول علامه هم آمده است. معنای با من الی همین معنای حروف باب اول مغنی، این ها در کتب اصول هم آمده ، بعدها اینها در کتب اصول ما حذف شد الان دیگر در آنها بحث نمی کنیم ، کلا این ها حذف شد.

معانی هیأت را چون به اصطلاح علم اصول بنایش این بود که به یک باب واحد اختصاص ندهد سریان داشته باشد هیأت را دیدند سریان دارد در لغت ، و این از خصائص لغت عربی است که معانی متعدد را با هیأت متعدد مختلف افاده می کند، معانی هیأت را مقداری اش را در اصول آوردند و در به اصطلاح در معانی هیأت دقت کنید دو بحث اساسی بود یکی استظهارش یکی تحلیلش، استظهارش را در کتب ادب دارند اما تحلیلش را انصافا اصولی ما بیشتر آورد.

یکی استظهار که مثلا صیغه ی افعال چنین دلالتی دارد مشتق چنین معنایی دارد و یکی هم تحلیل آن مطلب این تحلیل را هم در کتب البته این در کتب اصول قدیم حتی کتب اهل سنت کم است خیلی کم است اما اصول متاخر شیعه مخصوصا این تاخر اخیر از زمان شیخ انصاری و مرحوم نائینی و آقا ضیاء و یک مقدار زیادی اش هم مرحوم آقای شیخ محمد حسین اصفهانی ، این تحلیل های هیأتی بیشتر مطرح شد.

و طبیعتا هیأت دو قسم شدند هیأت افرادی مشتق بود که اینجا آوردند اینجا یعنی در مقدمات علم اصول ، هیأت ترکیب را در متن آوردند ، عرض کردم کفایه سیزده تا مقدمه دارد هشت تا مقصد آن هیأت ترکیبی را در مقاصد آورد هیأت افرادی را اینجا آورد و مرحوم آقای شیخ محمد حسین اصفهانی هم اشکال گرفت گفت هیأت هیأت است چرا جدایش کردید مشتق هم ببرید آنجا، ببرید در مقاصد اصول، دقت فرمودید ، این چون هیأت است بحث هیأت است حالا افرادی بود و ترکیبی بودن تاثیری ندارد این را هم ببرید در ، روشن شد ؟
یک بحثی است راجع به هیأت افرادی و ، لکن این اختصاص به هیأت افرادی ، هدف آقایان در این مقدمات مرحوم نائینی این است اختصاصی به هیأت اشتقاقی اصطلاحی ندارد. اصلا ربطی به ، یعنی هست آن هیأت مثلا زوجه جزو این هیأت ها نیست لکن هست.

ما عرض کردیم حتی اختصاص به مباحث عناوین عارضیه هم ندارد، مثل غوره ، غوره را می شود گفت.

بعد هم نکته‌ی بعدی که در فقه آمد ترتب آثار مختلف است این یک نکته‌ی دیگری است غیر از این مباحثی است که الان مطرح می‌شود. فرض کنید مثلاً آرد این آرد را شما آب به آن اضافه کنید به آن می‌گویند خمیر، می‌چسبانید به تنور خشک می‌شود آبش به آن می‌گویند نان، خوب عناوینش عوض شد آرد و خمیر و نان، سه تا عنوان. فرض کنید آثار یک آب ملک شما بود خوب خمیر هم ملک شماست آن نان هم ملک شماست. اگر عنوان دقت فرمودید، این بحث‌هایی که در فقه آمد این است یک آیا همه‌ی آثار مثلاً این آرد نجس بود تبدیل به خمیر شد خمیر تبدیل به نان شد، آیا این نان پاک است چون دیگر به آن آرد نمی‌گویند، آرد نجس بود.

سگ نجس بود تبدیل به نمک شد می‌گویند پاک است، این جا آمدند گفتند، بعد می‌رود روی مسائل، این خیلی دقت کنید چون خیلی مسائل در این جا هست این بحث موضوع و شناخت موضوع و تاثیراتی که موضوع دارد یکی از مباحث بسیار مهمی است که از همان اوائل، البته اوائل که من می‌گویم تقریباً از زمان دومی وارد اسلام شد.

چون در زمان دومی توسعه پیدا کرد اسلام با آفاق جدیدی با جاهای جدیدی، خوب شتر نزد عرب‌ها یک کوهانه بود رسیدند به خراسان شتر دو کوهانه دیدند، آیا شتر دو کوهانه هم باید زکاتش داده بشود، شتر یک کوهانه، گاومیش دیدند، انواع گوسفند دیدند، انواع بز دیدند، اینها دائماً عوض شد، انواع گندم، گندم‌های شکل‌های مختلف، جوهای مختلف، به یمن هم که رفتند جوهای مختلف دیدند.

این بحث موضوع شناسی یک بحثی است که جهات مختلف دارد نه یک جهت واحد. فرض کنید یکی از بحث‌هایی که خیلی هم تاثیر گذار است گندم کسی را غصب کرد کاشت الان شده بوته‌ی گندم، الان خوشه، این خوشه برای آن صاحب گندم است یا برای این آقایی که کاشته است؟

این همان گندم گرفت کاشت الان شده بوته و خوشه این خوشه برای کیست الان؟ از اهل سنت عده‌ای گفتند برای همان مالک گندم است، در فقه ما برای عامل است برای کارگر است، این للعامل زرعه، للزارع زرعه و ان كان غاصبا اشاره به این است.

این نکته‌ی فنی اش هم این است که موضوع عوض شده آن موضوع، دقت کردید چه شد؟ آن موضوعی را که غصب کرد گندم بود با کاشتن آن تلف شد نکته زمان است، این خوشه دیگر آن گندم نیست، پس ایشان ضامن آن گندمی است که گرفته است. حالا فرض کنید ده کیلو گرفته الان که کاشته شده پانصد کیلو چهارصد کیلو سیصد کیلو، آن ضامن ده کیلوست دقت فرمودید چقدر مباحث پیچیده‌ای در این جا هست اختصاص، حالا بحث مشتق را بردند روی هیات افرادی لکن این بحث یک زمینه‌ی خیلی کلی در فقه دارد، یک بحث‌های کبروی زیادی دارد. مثلاً آیا آرد که نان شد غیر از آن است مثل سگ نمک شد پاک می‌شود آیا این جا هم با نان شدن پاک می‌شود یا نه.